

سری کتاب‌های آموزشی

دوران دیننا

اینفوگرافی

متون فقه (تحریر الوسیله)

ابواب:

«وکالت، قضاء، شهادت»

«ویژه آزمون کانون وکلای دادگستری»

به کوشش:

دکتر حمید مسجدسرائی

عضو هیأت علمی دانشگاه

وکیل دادگستری

فهرست

📖 کتاب الوکالت - باب وکالت	
۸	✓ تعریف وکالت
۸	✓ صیغه وکالت
۹	✓ شرایط صیغه وکالت
۱۰	✓ شرایط متعاقبین
۱۰	✓ شرایط موکل
۱۱	✓ شرایط وکیل
۱۱	✓ احکام وکالت
۱۴	✓ احکام متعلق (موضوع) وکالت
۱۵	✓ احکام متعلق (موضوعه) وکالت
۱۶	✓ شکل‌های مختلف وکالت
۱۹	✓ وکیل در توکیل
۲۰	✓ تعدد وکلا
۲۱	✓ احکام عقد وکالت
۲۲	✓ احکام وکیل طرفین دعوا
۲۴	✓ حدود تصرفات وکیل
۲۴	✓ تعدد وکلاء
۲۵	✓ اثبات وکالت وکیل
۲۶	✓ حدود اختیارات وکیل
۲۷	✓ اجرت وکیل
۲۷	✓ حدود اختیارات وکیل
۲۹	✓ ضمان وکیل
۳۰	✓ حدود اختیارات وکیل
📖 کتاب القضاء - باب قضاوت	
۳۳	✓ تعریف قضاوت و اهمیت آن
۳۳	✓ حکم تکلیف قضاوت
۳۵	✓ احکام رشوه
۳۶	✓ عدم وجود شرایط لازم در قاضی
۳۷	✓ شرایط و صفات قاضی
۳۹	✓ کیفیت قضاوت کردن قاضی
۴۲	✓ مدعی و منکر
۴۲	✓ شرایط مدعی
۴۴	✓ مدعی به
۴۴	✓ مدعی علیه
۴۵	✓ شرایط پذیرش دعوا
۴۵	✓ دادرسی غیابی
۴۷	✓ احکام اقرار
۴۷	✓ نحوه انشای رای
۴۹	✓ احکام اعسار مدعی علیه
۵۱	✓ احکام قسم خوردن منکر

۵۲	✓ کیفیت انشای رای
۵۳	✓ احکام بینه مدعی
۵۴	✓ کیفیت صدور رای براساس شهادت
۵۵	✓ جرح و تعدیل شهود
۵۷	✓ شرایط بینه (شاهد)
۵۸	✓ احکام بینه
۵۹	✓ دعوی علیه میت
۶۰	✓ شاهد و قسم
۶۰	✓ احکام شاهد و قسم
۶۱	✓ احکام سکوت مدعی علیه
۶۳	✓ احکام قسم خوردن
۶۳	✓ احکام قسم (حلف)
۶۵	✓ موضوع اجرای قسم
۶۶	✓ احکام ید
۶۷	✓ نزاع زوجین در اموال خانه
۶۷	✓ تعارض بینه
۶۸	✓ تقاض عین مال
۶۹	✓ احکام تقاض
۷۰	✓ تقاض از مال مشترک
۷۰	✓ موارد عدم جواز تقاض
۷۱	✓ اذن حاکم در تقاض
۷۲	✓ شرط انجام تقاض
۷۲	✓ احکام تقاض
📖 کتاب الشهادت - باب شهادت	
۷۵	✓ شرایط شاهد
۷۷	✓ مصادیق تهمت در شهادت
۷۸	✓ شهادت قابل قبول
۷۹	✓ شهادت فاسق
۷۹	✓ شرطیت قطع و یقین و شهادت
۸۰	✓ شهادت شخص کور و کر
۸۱	✓ شهادت زنان
۸۱	✓ احکام شهادت زنان
۸۲	✓ تحمل و ادای شهادت
۸۳	✓ شهادت به حقوق الله
۸۳	✓ احکام شهادت بر شهادت (شهادت فرع)
۸۴	✓ شهادت فرع
۸۵	✓ شرایط قبول شهادت
۸۵	✓ تعارض شهادت
۸۶	✓ رجوع از شهادت
۸۷	✓ شهادت دروغ
۸۸	✓ مجازات شاهد زور

مقدمه

کتاب تحریرالوسيله امام خمینی(ره) حاشیه‌ای بر کتاب «وسيلة النجاة» مرحوم سیّد ابوالحسن اصفهانی است که مشتمل بر فتاوی آن فقیه بزرگ در تمامی ابواب فقه بوده و البته کتابی غیراستدلالی محسوب می‌شود. این کتاب که مورد توجه، عنایت، اقبال و مراجعه جامعه حقوقی علی‌الخصوص قضات محترم دادگستری در راستای اجرای اصل ۱۶۷ قانون اساسی و وکلای محترم می‌باشد به زبان عربی نگاشته شده است. این کتاب درعین‌حال که فقه فتوائی به شمار می‌آید خاستگاه نگارش شروح مختلفی توسط شاگردان معظم‌له واقع شده است که بی‌تردید، کتاب «تفصیل الشریعه فی شرح تحریرالوسيله» مرحوم آیت‌الله العظمی شیخ محمد فاضل لنکرانی از کامل‌ترین و دقیق‌ترین آنها محسوب می‌شود که متذکر استدلالات‌های مربوط به فتاوی تحریر شده‌اند و از این حیث، قطعاً اقدام قابل‌ارزشی در این راستا می‌باشد.

در آزمون وکالت که از جمله آزمون‌های مهم حقوقی و پرمخاطب رشته حقوق است با درایت کامل، اثر مذکور به عنوان منبع اصلی ماده متون فقه برگزیده شده که البته به لحاظ عربی بودن متن کتاب و سبک قلم نویسنده، لازم بود ترجمه‌ای سلسبیس و البته به سبک جدید اینفوگرافی و آموزش از طریق تصویر و دیداری ارائه شود تا مفهوم و محتوای عبارات، سریع‌تر در ذهن مخاطبین قرار گرفته و دیرتر فراموش شود؛ بدین منظور به تقطیع عبارات، ترجمه لغات و تعیین مرجع ضمائر - که البته کم هم نیست - پرداخته‌ام؛ ضمن این‌که مجموعه سؤالات چهارگزینه‌ای از کتاب تحریرالوسيله و مختص متقاضیان آزمون وکالت نیز در آینده نزدیک و برای متقاضیان آزمون وکالت عرضه خواهد شد.

در اینجا لازم است از ریاست محترم انتشارات دوراندیشان جناب آقای قاسم حسین‌آبادی نیز که زحمت چاپ این اثر را تقبل کردند تشکر و قدردانی کرده و از همکاران و دوستان فاضل نیز از سر تواضع خواستارم تا لغزش‌های احتمالی را بر حقیر ببخشایند.

«و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین»

حمید مسجدسرائی

مرداد ۱۴۰۳ ش

كتابُ الوِكالهِ

«بابُ وِكالَتِ»

تعریف وکالت		
تفویض: واگذار کردن حیاته: زنده بودن موکل ماده ۶۵۶ قانون مدنی ^۱	وکالت عبارت است از واگذار کردن کاری به شخص دیگری (وکیل) تا این که آن کار را برای او (موکل) تا وقتی که زنده است انجام دهد.	الوكالة تفویض أمر الی الغير لیعمل له حال حیاته
مرجع ضمیر در له: (موکل) مرجع ضمیر در حالها: حیات	وکالت عبارت است از واگذاری سر و سامان دادن یکی از امور موکل به وکیل تا زمان زنده بودن موکل.	الوكالة إرجاع تمشیه أمر من الأمور الیه له حالها
ماده ۶۵۶ قانون مدنی ^۲	وکالت عقدی است که به ایجاب نیاز دارد با هر لفظی که مقصود از ایجاب را برساند.	الوكالة عقد یحتاج الی ایجاب بکلّ ما دلّ علی هذا المقصود
صیغه وکالت		
بع: بفروش (فعل امر) قاصداً: درحالی که قصد می کند مرجع ضمیر در «به»: قول التفویض: واگذار کردن	بلکه ظاهراً کفایت می کند اگر موکل بگوید: «خانه‌ام را بفروش» درحالی که با این جمله، قصد واگذار کردن این کار را داشته باشد.	بل الظاهر کفایة قوله: «بع داری» قاصداً به التفویض المذكور فیه
دل: دلالت کردن مرجع ضمیر در «به»: الایجاب ماده ۶۵۷ قانون مدنی ^۳ ماده ۶۵۸ قانون مدنی ^۴	وکالت عقدی است که به قبول نیاز دارد با هر لفظی که بر رضایت داشتن وکیل به ایجاب دلالت کند.	الوكالة یحتاج الی قبول بکلّ ما دلّ علی الرضا به
سلم الی ...: تحویل دادن به ... مرجع ضمیر در الیه: الوکیل تسلم: تحویل گرفتن مرجع ضمیر در «لبیبه»: متاعاً مرجع ضمیر در «فتسلمه»: متاعاً	طبق قول قوی تر، وکالت به شکل معاطات نیز واقع می شود، به این صورت که موکل کالایی را به وکیل بدهد تا بفروشد و وکیل نیز آن کالا را به قصد فروش تحویل بگیرد.	الأقوی وقوع الوكالة بالمعاطة بأن سلم الیه متاعاً لیبیعه فتسلمه لذلك

۱. ماده ۶۵۶ قانون مدنی: «وکالت عقدی است که به موجب آن یکی از طرفین، طرف دیگر را برای انجام امری نایب خود می نماید.»

۲. پیشین

۳. «تحقق وکالت منوط به قبول وکیل است.»

۴. وکالت ایجاباً و قبولاً به هر لفظ یا فعلی که دلالت بر آن کند واقع می شود.»

شرایط صیغه وکالت		
<p>لا یبعد تحقّق الوکالة بالکتابة من طرف الموکّل و الرضا بما فیہ من طرف الوکیل و إن تأخّر وصولها الیه مدّة</p>	<p>بعید نیست که وکالت به وسیله نوشتن از طرف موکّل [به وکیل] تحقّق پیدا کند و وکیل هم به مضمون نوشته موکّل راضی باشد؛ هرچند که آن نوشته (نامه) مدتی دیر به وکیل برسد.</p>	<p>الکتابة: نوشتن الرضا: رضایت داشتن تأخّر: عقب افتادن، دیر کردن وصول: رسیدن مرجع ضمیر در «وصولها»: الکتابه مرجع ضمیر در «الیه»: الوکیل</p>
<p>لا یتعتبر فی الوکالة الموالاة بین ايجابها و قبولها</p>	<p>در وکالت، موالات بین ايجاب و قبول وکالت شرط نمی‌باشد.</p>	<p>يعتبر: شرط کردن الموالاة: پی‌درپی بودن مرجع ضمیر در ايجابها و قبولها: الوکالة</p>
<p>بالجملة یتسع الأمر فی الوکالة بما لا یتسع فی غیرها</p>	<p>خلاصه این‌که وکالت، ظرفیت شرایط و قیودی را دارد که سایر عقود غیر از وکالت، چنین ظرفیتی را ندارد.</p>	<p>یتسع: ظرفیت داشتن، گنجایش داشتن مرجع ضمیر در «غیرها»: وکالت</p>
<p>لو قال الوکیل «أنا وکیلک فی بیع دارک» مستفهماً فقال نعم، صحّ و إن لم نکتف بمثله فی سائر العقود</p>	<p>اگر وکیل از موکّل بپرسد آیا من در فروش خانه تو وکیل باشم؟ و صاحب خانه بگوید بله، عقد وکالت صحیح بوده و واقع می‌شود هرچند که مشابه چنین چیزی را در دیگر عقود کافی نمی‌دانیم.</p>	<p>بیع: فروختن دار: خانه صحّ: صحیح بودن تمّ: واقع شدن نکتف: اکتفا کردن سائر: دیگر</p>
<p>یشترط فی الوکالة علی الأحوط التنجیز بمعنی عدم تعلق أصل الوکالة بشیء</p>	<p>بنابر احتیاط، در وکالت تنجّز شرط است؛ به این معنا که اصل وکالت به چیزی (یعنی شرط یا صفت) معلق نشده باشد.</p>	<p>مثال تعلق اصل وکالت: «هرگاه زید از سفر بیاید یا هرگاه اول ماه فرارسد تو را در فلان امر وکیل می‌کنم.»</p>
<p>لا بأس بتعلق متعلّق الوکالة کقوله «أنت وکیل فی أن تبیع داری اذا قدم زید»</p>	<p>معلق کردن متعلّق (موضوع) وکالت اشکالی ندارد؛ نظیر آن که موکّل بگوید: «هرگاه زید از سفر برگردد تو وکیل در فروختن خانه من هستی.»</p>	<p>بأس: اشکال قدم: آمدن، برگشتن</p>
<p>یشترط فی کلّ من الموکّل و الوکیل البلوغ و العقل و القصد و الاختیار</p>	<p>بلوغ، عقل، قصد و اختیار در هر یک از موکّل و وکیل شرط است.</p>	<p>ماده ۲۱۰ قانون مدنی^۱</p>

۱. «متعاملین باید برای معامله اهلیت داشته باشند.»

شرایط متعاقدين		
لا یصح التوكيل و التوكّل من الصبی و المجنون و المكره	وکیل گرفتن و وکیل شدن توسط بچه نابالغ، دیوانه و کسی که اکراه شده، صحیح نمی‌باشد.	توکیل: وکیل گرفتن توکل: وکیل شدن الصبی: پسر بچه نابالغ
لا یشرط البلوغ فی الوکیل فی مجرد اجراء العقد علی الأقرب	طبق قول نزدیک‌تر به واقع، کسی که صرفاً برای اجرای صیغه عقد وکیل شده است، شرط نیست که بالغ باشد.	مجرد: صرف أقرب: نزدیک‌تر به واقع
یصح توكيله فيه اذا كان مميزاً مراعیاً للشرائط	وکیل کردن بچه نابالغ در اجرای عقد صحیح است به شرط این‌که صغیر ممیز باشد و شرایط لازم برای اجرای صیغه رعایت گردد.	مرجع ضمیر در «توکیله»: الصبی مرجع ضمیر در «فیه»: اجراء العقد
یشرط فی الموکّل کونه جائز التصرف فیما وکلّ فیه	در موکل شرط است نسبت به مالی که در آن کسی را وکیل می‌گیرد جائز التصرف باشد (محجور نباشد).	مرجع ضمیر در «فیه»: «ما» در «فیما» ماده ۶۸۲ قانون مدنی ^۱
شرایط موکّل		
لا یصح توكيل المحجور علیه لسهه أو فلس فیما حجر علیهما فیه دون غیره کالطلاق	کسی که به دلیل سفاقت یا مفلس بودن محجور شده است، نمی‌تواند نسبت به مالی که از آن محجور شده، به کسی وکالت دهد، اما در سایر آن مال می‌تواند وکیل بگیرد، نظیر وکالت دادن به کسی برای طلاق.	سفه: سفاقت فلس: بیشتر بودن دیون از اموال مرجع ضمیر در علیهما: سفه و فلس
یشرط أن یکون ایقاعه جائزاً له ولو بالتسبیب	در موکل شرط است انجام کاری که به دیگری وکالت می‌دهد برای خود موکل جایز باشد هر چند با واسطه.	ایقاع: واقع ساختن مرجع ضمیر در «له»: موکّل ماده ۶۶۲ قانون مدنی ^۲
لا یصح التوكيل فی عقد النکاح أو ابتیاع الصید إن كان محرماً	اگر موکل در حال احرام باشد، نمی‌تواند برای انشای عقد نکاح یا خریدن شکار، کسی را وکیل کند.	ابتیاع: خریدن (شراء) اسم «کان»: موکّل محرماً: در حال احرام حج

۱. «محجوریت موکل موجب بطلان وکالت می‌شود مگر در اموری که حجر مانع از توکیل در آنها نمی‌باشد و همچنین است محجوریت وکیل مگر در اموری که حجر مانع از اقدام در آن نباشد.»

۲. «وکالت باید در امری داده شود که خود موکل بتواند آن را بجا آورد وکیل هم باید کسی باشد که برای انجام آن امر اهلیت داشته باشد.»

شرایط وکیل		
در وکیل شرط است که خودش بتواند به حکم عقل و شرع، کاری را که برای آن وکیل شده است انجام دهد.	مرجع ضمیر در «کونه»: الوکیل متمکناً: توانایی داشتن توکل: وکیل شدن	یشترط فی الوکیل کونه متمکناً عقلاً و شرعاً من مباشرة ما توکل فیه
کسی که محرم است نمی‌تواند برای انجام دادن کاری که نسبت به خودش جایز نیست وکیل کسی شود نظیر خریدن شکار و نگه داشتن آن و انشای عقد نکاح.	مرجع ضمیر در «له»: المحرم ابتیاع: خریدن إمساک: نگه داشتن ایقاع: واقع ساختن ماده ۶۶۲ قانون مدنی ^۱	لا یصحّ وكالة المحرم فیما لا یجوز له کابتیاع الصید و إمساکه و ایقاع عقد النکاح
شرط نیست که وکیل مسلمان باشد؛ بنابراین شخص کافر می‌تواند برای موکل مسلمان و موکل کافر وکیل گردد.		لا یشترط فی الوکیل الاسلام فتصحّ وكالة الکافر عن المسلم و الکافر
کافر مرتدّ اگرچه مرتدّ فطری باشد صحیح است که برای مسلمان وکیل شود، مگر در اموری که انجام آن توسط کافر صحیح نباشد، نظیر خریدن قرآن برای کافر.	مرتدّ فطری: کسی است که یکی از پدر یا مادرش در حال انعقاد نطفه او مسلمان باشد و ایشان پس از بلوغ خود اظهار اسلام نموده و سپس از اسلام خارج شود ابتیاع: خریدن المصحف: قرآن	تصحّ وكالة المرتدّ وإن کان عن فطرة عن المسلم ألاً فیما لا یصحّ وقوعه من الکافر کابتیاع المصحف لکافر
احکام وکالت		
اگر برخی از تصرفات بچه ده ساله را در اموالش صحیح بدانیم جایز است که برای برخی از تصرفاتی که برای او جایز است، کسی را وکیل گردانند.	مرجع ضمیر در «ماله»: الصبی مرجع ضمیر در «له»: الصبی	لو جوزنا للصبی بعض التصرفات فی ماله جاز له التوکیل فیما جاز له
شرایطی که موکل و وکیل باید در ابتدای عقد وکالت از آن برخوردار باشند در ادامه وکالت نیز در این دو نفر شرط می‌باشد.	مرجع ضمیر در «فیهما»: موکل و وکیل استدامة: ادامه یافتن	ما کان شرطاً فی الموکل و الوکیل ابتداءً شرط فیهما استدامةً

۱. «وکالت باید در امری داده شود که خود موکل بتواند آن را بجا آورد وکیل هم باید کسی باشد که برای انجام آن امر اهلیت داشته باشد.»

<p>سفه: سفاهت فلس: مفلس بودن مرجع ضمیر در «غیرهما»: سفه و فلس</p>	<p>اگر وکیل به دلیل سفاهت یا مفلس بودن محجور باشد می تواند برای موکل که به دلیل سفاهت یا فلس محجور نیست وکیل شود.</p>	<p>تصحّ وكالة المحجور عليه لسفه أو فلس عن غیرهما ممن لا حجر عليه</p>
<p>مرجع ضمیر در «فیهما»: موکل و وکیل استدامة: ادامه یافتن</p>	<p>شرایطی که موکل و وکیل باید در ابتدای عقد وکالت از آن برخوردار باشند در ادامه وکالت نیز در آن دو نفر شرط می‌باشد.</p>	<p>ما كان شرطاً فی الموکل و الوکیل ابتداء شرط فیهما استدامة</p>
<p>جنا: دیوانه شدن موکل و وکیل أعمی: بیهوش شدن بطلت: باطل شدن</p>	<p>اگر موکل یا وکیل دیوانه شده یا بیهوش شوند و یا این که موکل نسبت به چیزی که وکالت داده است محجور گردد بنابر احتیاط، وکالت باطل می‌شود.</p>	<p>لو جنّاً أو أعمی علیهما أو حجر علی الموکل فیما وکل فیہ بطلت الوكالة علی الأحوط</p>
<p>زال: از بین رفتن، برطرف شدن احتاج: نیاز داشتن مرجع ضمیر در «عودها»: الوکاله توکیل: وکالت دادن</p>	<p>هرگاه مانع (جنون یا بیهوشی یا حجر موکل) برطرف گردد بازگشت (ادامه) وکالت نیاز به این دارد که موکل دوباره وکالت جدیدی بدهد.</p>	<p>لو زال المانع احتاج عودها إلی توکیل جدید</p>
<p>سائغاً: جایز</p>	<p>در عملی که برای آن وکیل می‌گیرند شرط است که آن عمل فی‌نفسه، عمل جائزی باشد.</p>	<p>یشترط فیما وکل فیہ أن یکون سائغاً فی نفسه</p>
<p>ایقاع: واقع ساختن، انجام دادن مرجع ضمیر در «ایقاعه»: متعلّق (موضوع) وکالت</p>	<p>شرط است که موکل نسبت به کاری که بر انجام آن وکیل می‌گیرد (متعلّق وکالت)، شرعاً سلطنت (اختیار) داشته باشد.</p>	<p>یشترط أن یکون للموکل سلطنة شرعاً علی ایقاعه</p>
<p>الغیر: دیگری مرجع ضمیر در «علیه»: مال الغیر</p>	<p>وکالت دادن به وکیل به منظور فروختن مال دیگران، بدون این که موکل بر آن مال ولایت داشته باشد، صحیح نیست.</p>	<p>لا توکیل علی مال الغیر من دون ولایة علیه</p>
<p>لا یعتبر: شرط نبودن مرجع ضمیر در «علیه»: موضوع وکالت مرجع ضمیر در «منه»: موکل</p>	<p>شرط نیست که موکل به انجام موضوع وکالت عملاً قادر باشد، ولی باید انجام آن کار شرعاً توسط موکل جایز باشد.</p>	<p>لا یعتبر القدرة علیه خارجاً مع کونه ممّا یصحّ وقوعه منه شرعاً</p>

<p>يقدر: قادر بودن، توانا بودن مرجع ضمير در «فيه»: أخذ ماله مرجع ضمير در «عليه»: أخذ ماله</p>	<p>کسی که قادر نیست مال خود را از غاصب بگیرد، می‌تواند به کسی که قادر به گرفتن مال از غاصب است، وکالت دهد.</p>	<p>يجوز لمن لم يقدر على أخذ ماله من غاصب أن يوكل فيه من يقدر عليه</p>
<p>مرجع ضمير در «فيه»: ايقاع أمر ... مرجع ضمير در «منه»: حصول أمر</p>	<p>اگر کسی برای انجام کاری (مثل فروختن خانه‌اش) وکیل بگیرد، ولی آن کار شرعاً یا عقلاً تنها زمانی انجام می‌گیرد که کار لازم دیگری (یعنی خریدن خانه برای موکل) که در زمان وکیل گرفتن هنوز محقق نشده است، تحقق یابد، هیچ اشکالی نیست که وکیل گرفتن برای انجام آن کار (یعنی فروختن خانه) صحیح است، چراکه آن عمل غیر محقق (که خریدن خانه برای موکل باشد) فعلیت یافته است.</p>	<p>لو لم يتمكّن شرعاً أو عقلاً من ايقاع أمر أنا بعد حصول أمر غير حاصل حين التوكيل فلا اشكال في جواز التوكيل فيه تبعاً لما تمكّن منه</p>
<p>مرجع ضمير در «يوكله»: وکیل</p>	<p>به این صورت که موکل ابتدا برای انجام کار اول (خریدن خانه) به وکیل وکالت دهد و پس از آن برای انجام کاری که معلول عمل اول است (یعنی فروش خانه) به او وکالت دهد.</p>	<p>بأن يوكله في ايقاع المرتّب عليه ثم ايقاع ما رتّب عليه</p>
<p>مرجع ضمير در «جوازه»: توكيل مرجع ضمير «هو»: متعلق وكالت مرجع ضمير در «مصاديقه»: كلى</p>	<p>چنانچه وکالت نسبت به یک امر کلی داده شود که انجام موضوع وکالت [در زمان حاضر] یکی از مصادیق آن کلی باشد، ظاهراً چنین توكیلی جایز است.</p>	<p>الظاهر جوازه لو وقعت الوكالة على كلى يكون هو من مصاديقه</p>
<p>مرجع ضمير در وکله: وکیل مرجع ضمير در أمره: موکل مرجع ضمير در ملکه: موکل مرجع ضمير در غيرهما: بيعاً و رهناً</p>	<p>نظیر این که موکل، کسی را در تمامی امور خود وکیل کند، که در این حالت، آن شخص نسبت به اموالی که بعداً از طریق هبه یا ارث به ملکیت موکل درمی‌آید وکیل در بیع یا رهن و غیر این دو محسوب می‌شود.</p>	<p>كما لو وکله على جميع أموره فيكون وکيلاً في المتجدد في ملكه هبة أو إرث بيعاً و رهناً و غيرهما</p>

<p>مرجع ضمیر در «خصوصه»: متعلق وکالت مرجع ضمیر در «فیه»: توکیل</p>	<p>اما اگر کسی فقط برای انجام کار خاصی وکیل بگیرد بدون آن که به وکیل برای انجام مقدمه آن کار وکالت دهد چنین توکیلی اشکال دارد بلکه ظاهراً صحیح نیست.</p>	<p>أما التوكيل استقلالاً في خصوصه من دون التوكيل في المرتب عليه فیه إشكال بل الظاهر عدم الصحة</p>
<p>فاعل لایجوز: موکل مرجع ضمیر در «عدتها»: المعتده مرجع ضمیر در «طلاقها»: المزوجة</p>	<p>جایز نیست که موکل، کسی را وکیل کند تا زنی را که در عده به سر می برد پس از تمام شدن عده آن زن به ازدواج وی درآورد، یا زنی را که هنوز شوهر دارد پس از طلاق او توسط شوهرش، به ازدواج ایشان (موکل) درآورد.</p>	<p>لايجوز أن يوكل في تزويج المعتدة بعد انتقضاء عدتها و المروجة بعد طلاقها</p>
<p>مرجع ضمیر در «سینکحها»: زوجه مرجع ضمیر در «سیشتریه»: متاع</p>	<p>جایز نیست موکل، کسی را وکیل کند تا زنی را که در آینده با او ازدواج خواهد کرد، طلاق دهد و وکیل گرفتن برای فروختن کالایی که موکل بعداً خواهد خرید، جایز نمی باشد.</p>	<p>لايجوز أن يوكل في طلاق زوجة سینکحها أو بيع متاع سیشتریه</p>
احکام متعلق (موضوع) وکالت		
<p>تفویض: واگذار کردن ماده ۶۶۲ قانون مدنی^۱</p>	<p>کاری که برای آن وکالت داده می شود، باید عملی باشد که [توسط موکل] قابلیت واگذار کردن به کس دیگری را داشته باشد.</p>	<p>یشترط فی الموکل فیه أن یكون قابلاً للتفویض الی الغیر</p>
<p>المباشرة: انجام کاری شخصاً من: توسط</p>	<p>به این صورت که شرط نباشد آن عمل، توسط خود موکل انجام شود (مثل عبادات).</p>	<p>بأن لم یعتبر فیه المباشرة من الموکل</p>
<p>تقبّل: قبول کردن، پذیرفتن مرجع ضمیر در «فیه»: عملاً</p>	<p>اگر کسی انجام کاری را قبول کند با این شرط که خودش انجام دهد وکیل گرفتن برای انجام آن کار صحیح نمی باشد.</p>	<p>لو تقبّل عملاً بقید المباشرة لایصح التوكيل فیه</p>

۱. «وکالت باید در امری داده شود که خود موکل بتواند آن را بجا آورد وکیل هم باید کسی باشد که برای انجام آن امر اهلیت داشته باشد.»

مرجع ضمیر در «فیها»: العبادات البدنیة الحی: زنده	امّا در خصوص عبادات بدنی از قبیل نماز، وکیل گرفتن برای انجام چنین عباداتی صحیح نیست، هرچند فرض شود که نیابت گرفتن از مکلف زنده در این عبادات صحیح باشد.	أما العبادات البدنیة كالصلاة لا یصح فیها التوكیل وإن فرض صحّة النیابة فیها عن الحی
اخراج: خارج کردن، پرداخت کردن ایضاً: رسانیدن	وکالت در عبادات مالی از قبیل زکات و خمس صحیح می‌باشد، هم در دادن زکات و خمس، و هم در رسانیدن آن به مستحقین زکات و خمس.	تصحّ الوکالة فی العبادات المالیه كالزکاة و الخمس اخراجاً و ایصالاً إلى المستحقّ
وکیل گرفتن برای انشای تمامی عقود از قبیل بیع، صلح و نکاح صحیح می‌باشد؛ خواه برای انشای ایجاب، خواه برای قبول در تمامی عقود.		یصحّ التوكیل فی جمیع العقود كالبیع و الصلح و النکاح، ایجاباً و قبولاً فی الجمیع
مرجع ضمیر در «اسقاطه»: خیار	در جایی که موکّل خیار دارد، می‌تواند برای فسخ کردن عقد و یا ساقط کردن خیار وکیل بگیرد.	یصحّ التوكیل فی فسخ العقد فی موارد ثبوت الخیار و إسقاطه
احکام متعلّق (موضوع) وکالت		
مرجع ضمیر در «أوقعه»: التوكیل مرجع ضمیر در «به»: التوكیل	وکیل گرفتن به منظور رجوع به زنی که طلاق رجعی داده شده است، ظاهراً صحیح است؛ به شرطی که این توكیل به گونه‌ای واقع شود که صرف وکیل گرفتن، تمسک به زوجیت محسوب نشود تا این که متعلّق وکالت (رجوع) به واسطه همین توكیل از بین برود.	الظاهر صحّة التوكیل فی الرجوع الى المطلقة الرجعیة إذا أوقعه علی وجه لم یکن صرف التوكیل تمسکاً بالزوجیة حتّى یرتفع به متعلّق الوکالة
بعید نیست که وکیل گرفتن برای انجام نذر و عهد و انشایظهار صحیح باشد.		لا یبعد صحّة التوكیل فی النذر و العهد و الظهار

<p>مرجع ضمیر در «لزومهما»: القبض و الاقباض ماده ۶۶۵ قانون مدنی^۱</p>	<p>وکیل گرفتن برای انجام قبض و اقباض در اموری که قبض و اقباض در آنها لازم است، صحیح می‌باشد؛ نظیر بیع سلف به منظور دادن ثمن [به بایع].</p>	<p>یصح التوکیل فی القبض و الاقباض فی موارد لزومهما كما فی السّلم بالنسبة الی الثمن</p>
<p>شوهر می‌تواند برای انجام طلاق به کسی وکالت دهد؛ فرقی نمی‌کند که شوهر [در مجلس طلاق] حاضر بوده یا غایب باشد.</p>	<p>شوهر می‌تواند به زن خود وکالت دهد تا آن زن، خودش را طلاق دهد یا این که آن زن، کس دیگری را وکیل بگیرد تا این که وی را از طرف شوهر خود و یا از طرف خودش طلاق دهد.</p>	<p>يجوز التوکیل فی الطّلاق غائباً کان الزوج أو حاضراً</p>
<p>مرجع ضمیر در «نفسها»: الزوجة</p>	<p>شوهر می‌تواند به زن خود وکالت دهد تا آن زن، خودش را طلاق دهد یا این که آن زن، کس دیگری را وکیل بگیرد تا این که وی را از طرف شوهر خود و یا از طرف خودش طلاق دهد.</p>	<p>يجوز توکیل الزوجة فی أن تُطلق نفسها أو بأن تُوکّل الغير عن الزوج أو عن نفسها</p>
<p>حیازت مباحات: تصرف مالکانه در اموال مباح منقول مرجع ضمیر در «غیرهما»: استقاء و احتطاب</p>	<p>وکالت به منظور حیازت مباحات جایز است؛ نظیر آب کشیدن یا جمع کردن هیزم و امثال این دو کار.</p>	<p>تجوز الوکالة فی حیازة المباح کالاستقاء و الاحتطاب و غیرهما</p>
<p>حاز: به دست آوردن، تصرف کردن مرجع ضمیر در «عنه»: موکل اسم صار: المباح مرجع ضمیر در «له»: موکل</p>	<p>هرگاه موکل، کسی را به منظور حیازت مباحات وکیل کند و آن وکیل، چیزی را به عنوان وکالت از موکل خود حیازت کند آن چیز مباح، به ملکیت موکل در می‌آید.</p>	<p>إذا وکل شخصاً فی حیازة المباح و قد حاز بعنوان الوکالة عنه صار ملکاً له</p>
<p>عملی که برای آن وکیل گرفته می‌شود (موکل فیه) باید معین و مشخص باشد؛ به این صورت که آن عمل، مجهول یا مبهم نباشد.</p>	<p>یشترط فی الموکّل فیه التعیین بأن لایکون مجهولاً أو مبهماً</p>	<p>یشترط فی الموکّل فیه التعیین بأن لایکون مجهولاً أو مبهماً</p>
شکل‌های مختلف وکالت		
<p>تعلقت: مربوط شدن مرجع ضمیر در «وکلّه»: الوکیل</p>	<p>وکالت خاص، وکالتی است که به یک نوع تصرف معین و در چیز معینی مربوط می‌شود؛ نظیر این که موکل، به وکیل برای خریدن خانه‌ای معین وکالت دهد.</p>	<p>الوکالة الخاصّة ما تعلقت بتصرف معین فی شیء معین كما إذا وکلّه فی شراء بیت معین</p>

۱. «وکالت در بیع، وکالت در قبض ثمن نیست مگر این که قرینه قطعی دلالت بر آن کند.»

<p>[گاهی] وکالت نسبت به نوع تصرف، عام بوده و نسبت به متعلق وکالت خاص است؛ مانند این که موکل، کسی را نسبت به تمامی تصرفات ممکن در خصوص خانه معین خود، وکیل گرداند.</p>		<p>الوكالة عامة من جهة التصرف و خاصة من جهة المتعلق، كما اذا وكله في جميع التصرفات الممكنة في داره المعينة</p>
<p>ماده ۶۶۰ قانون مدنی^۱ ماده ۶۶۱ قانون مدنی^۲</p>	<p>گاهی وکالت نسبت به نوع تصرف مطلق بوده، ولی نسبت به متعلق وکالت، مقید می‌باشد؛ مانند این که موکل بگوید: «تو در امر خانه من وکیل هستی».</p>	<p>قد تكون الوكالة مطلقة من جهة التصرف و خاصة من جهة متعلقه، كما لو قال أنت وکيلي في أمر داری</p>
<p>مرجع ضمیر در «داری»: موکل مرجع ضمیر در «صلحها»: دار مرجع ضمیر در «هبتها»: دار مرجع ضمیر در «اجارتها»: دار</p>	<p>چه بسا توکیل به شکل مخیر کردن وکیل بین چند چیز باشد: یا تخیر در نوع تصرف کردن است، نه متعلق وکالت؛ مانند این که موکل بگوید: «تو در فروختن خانه من یا صلح کردن خانه یا هبه کردن خانه یا اجاره دادن خانه وکیل هستی».</p>	<p>ربما يكون التوكيل بنحو التخيير بين أمور: إما في التصرف دون المتعلق كما لو قال: أنت وکيلي في بيع داری و صلحها أو هبتها أو اجارتها</p>
<p>مرجع ضمیر در «شمله»: التصرف ماده ۶۶۳ قانون مدنی^۳</p>	<p>بر وکیل لازم است در متعلق وکالت، تنها به تصرفاتی اکتفا کند که عقد وکالت به‌طور صریح شامل آن می‌شود و یا این که عقد، ظهور در آن تصرفات دارد؛ هرچند که با کمک قرینه‌های حالیّه یا مقالیه ظهور داشته باشد.</p>	<p>لا بد أن يقتصر الوکیل في التصرف في الموکل فيه على ما شمله عقد الوكالة صریحاً أو ظاهراً ولو بمعونة قرائن حالیّة أو مقالیّة</p>

۱. «وکالت ممکن است به طور مطلق و برای تمام امور موکل باشد یا مقید و برای امر یا امور خاصی».

۲. «در صورتی که وکالت مطلق باشد فقط مربوط به اداره کردن اموال موکل خواهد بود».

۳. «وکیل نمی‌تواند عملی را که از حدود وکالت او خارج است انجام دهد».

<p>هرچند عرف رایج مبتنی بر این باشد که لازمه وکیل گرفتن برای کاری، وکیل گرفتن برای امر دیگری نیز باشد؛ مانند این که موکل مبیع را به وکیل تسلیم کرده و او را وکیل در فروش مبیع گرداند.</p>		<p>ولو كانت هي العادة الجارية على أن التوكيل في أمر لازمه التوكيل في أمر آخر كما لو سلم إليه المبيع و وكّله في بيعه</p>
<p>مرجع ضمیر در «له»: التصرف ماده ۶۶۳ قانون مدنی^۱</p>	<p>فقط آن دسته از تصرفاتی [توسط وکیل] صحیح می‌باشد که وکالت آنها را شامل شود.</p>	<p>لا بدّ في صحّة التصرف من شمول الوكالة له</p>
<p>اگر وکیل [از حدود وکالت] مخالف ورزیده و مورد وکالت را به گونه‌ای انجام دهد که عقد وکالت شامل آن نمی‌گردد، چنانچه از اموری باشد که انجام آن به‌طور فصولی نیز واقع می‌شود، همانند عقود فصولی؛ در این صورت صحت آن عمل، مشروط به اجازه موکل است.</p> <p>مرجع ضمیر در «لم یشمله»: العمل</p>		<p>لو خالف الوكيل و أتى بالعمل على نحو لم يشمله عقد الوكالة فإن كان ممّا يجرى فيه الفضوليّة كالعقود توقفت صحته على إجازة الموكل</p>
<p>ضمیر در «داره»: موکل ضمیر در «آجرها»: دار</p>	<p>در مخالف کردن وکیل (با حدود وکالت) فرقی نیست بین این که مخالف مذکور از نوع مابینت (تباین) باشد؛ مثل این که موکل، وکیل را در فروختن خانه‌اش وکیل کند، ولی وکیل آن خانه را اجاره دهد.</p>	<p>لا فرق في التخالف بين أن يكون بالمباينة كما اذا وكّله في بيع داره فأجرها</p>
<p>مرجع ضمیر در «وكله»: الوكيل مرجع ضمیر در «بدونه»: خيار</p>	<p>یا این که مخالف وکیل نسبت به برخی از خصوصیات تصرف باشد؛ مانند این که موکل، وکیل را برای فروختن نقدی خانه وکیل کند ولی وکیل، خانه را نسیه بفروشد؛ یا این که موکل، او را با وجود خيار در بیع وکیل گرداند ولی وکیل بدون خيار آن خانه را به فروش رساند.</p>	<p>أو ببعض الخصوصيات؛ كما اذا وكّله في بيع الدار نقداً فباع نسيئةً أو بخيار فباع بدونه</p>

۱. «وکیل نمی‌تواند عملی را که از حدود وکالت اواخر است انجام دهد.»

<p>مرجع ضمیر در شموله: عقد وکالت (توکیل) مرجع ضمیر در «وکله»: وکیل</p>	<p>اگر یقین شود که عقد وکالت شامل کاری هم می‌شود که جزو خصوصیات مورد وکالت نبوده است، ظاهراً چنین تصرّفی صحیح است؛ مانند این که موکّل، وکیل را برای فروختن کالا به یک دینار وکیل کند، ولی وکیل کالا را به دو دینار بفروشد.</p>	<p>لو علم شموله لفاقد الخصوصیة أيضاً صحّ فی الظاهر كما اذا وکّله فی أن یبیع السلعة بدینار فباع بدینارین</p>
<p>مرجع ضمیر در «غیره»: الولی مرجع ضمیر در «له»: الولی</p>	<p>ولی از قبیل پدر و جدّ که بر صغیر ولایت دارند، می‌تواند در اموری که به مولی‌علیه مربوط می‌شود و خود ولی نسبت به آنها ولایت دارد، به کس دیگری وکالت دهد.</p>	<p>یجوز للولیّ کالأب و الجدّ للصغیر أن یوکّل غیره فیما یتعلّق بالمولیّ علیه ممّا له الولاية علیه</p>
<p>وکیل در توکیل</p>		
<p>مرجع ضمیر در «غیره»: الوکیل مرجع ضمیر در «نفسه»: الوکیل مرجع ضمیر در «یاذنه»: الموکّل ماده ۶۷۲ قانون مدنی^۱</p>	<p>برای وکیل جایز نیست برای انجام دادن کاری که خودش وکیل انجام دادن آن شده است، کسی دیگری را وکیل گرداند؛ نه از طرف خودش و نه از طرف موکّل، مگر آن که موکّل اذن این کار را بدهد.</p>	<p>لا یجوز للوکیل أن یوکّل غیره فی ایقاع ما توکّل فیه لا عن نفسه و لا عن الموکّل اّلا بإذنه</p>
<p>مرجع ضمیر در «وکلتک»: وکیل مرجع ضمیر در «غیرک»: وکیل مرجع ضمیر در هو: «وکلتک...»</p>	<p>اگر موکّل بگوید: «تو را وکیل کردم در این که کسی غیر از خودت را وکیل کنی» چنین چیزی اذن از طرف موکّل در وکالت دادن وکیل به کس دیگری محسوب می‌شود.</p>	<p>لو قال «وکلتک فی أن توکّل غیرک» فهو إذن فی توکیل الغیر عن الموکّل</p>
<p>اگر موکّل بگوید «غیر خودت را وکیل کن» ظاهراً چنین چیزی هم حکم جمله قبلی را دارد [که اذن در توکیل از طرف موکّل محسوب می‌شود] اگرچه این حکم خالی از تأمل نیست.</p>	<p>و الظاهر أنّه کذلک لو قال «وکّل غیرک» وإن لا یخلو من تأمل</p>	

۱. «وکیل در امری نمی‌تواند برای آن امر به دیگری وکالت دهد مگر این که صریحاً یا به دلالت قرائن وکیل در توکیل باشد.»

<p>مرجع ضمیر در «له»: وکیل اول مرجع ضمیر در «یعزله»: وکیل دوم</p>	<p>اگر وکیل دوم، وکیل از طرف موکّل باشد در عرض وکیل اول [و با تمام اختیارات وی] محسوب می‌شود و در نتیجه، وکیل اول نمی‌تواند وی را عزل نماید و با عزل کردن وکیل اول، او عزل نمی‌شود.</p>	<p>لو كان الوكيل الثاني وكيلاً عن الموكل كان في عرض الأوّل فليس له أن يعزله و لا يعزل بانعزاله</p>
<p>مرجع ضمیر در وکالت: وکیل دوم</p>	<p>اگر وکیل اول فوت کند وکیل دوم همچنان به وکالت خود باقی می‌ماند.</p>	<p>لو مات يبقی الثاني علی وکالته</p>
<p>مرجع ضمیر در «عنه»: وکیل اول مرجع ضمیر در «له»: وکیل اول مرجع ضمیر در عزل: وکیل دوم مرجع ضمیر در وکالت: وکیل دوم مرجع ضمیر در لوکالت: وکیل اول مرجع ضمیر در بانعزاله: وکیل اول مرجع ضمیر در موته: وکیل اول</p>	<p>اگر وکیل دوم، وکیل از طرف وکیل اول باشد [نه از طرف موکّل] در این صورت وکیل اول می‌تواند او را عزل نماید و وکالت وکیل دوم، تابع وکالت وکیل اول است و در نتیجه، با عزل شدن وکیل اول یا فوت ایشان، وکیل دوم عزل می‌شود.</p>	<p>لو كان وكيلاً عنه كان له عزله و كالت و كالته تبعاً لو كالته فيعزل بانعزاله أو موته</p>
<p>مرجع ضمیر در «عزله»: وکیل دوم</p>	<p>بعید نیست که حتی بدون عزل کردن وکیل دوم توسط وکیل اول، موکّل حق داشته باشد وکیل دوم را عزل نماید.</p>	<p>لا یبعد أن یكون للموكل عزله من دون عزل الوكيل الأوّل</p>
تعدد وکلاء		
<p>ماده ۶۶۹ قانون مدنی^۱</p>	<p>جایز است دو نفر و بیشتر، از طرف یک نفر (موکّل) در انجام یک کاری وکیل شوند.</p>	<p>یحوز أن یتوکل اثنان فصاعداً عن واحد فی أمر واحد</p>
<p>مرجع ضمیر در «بانفردهما»: وکیل اول و وکیل دوم مرجع ضمیر در «منهما»: وکیل اول و وکیل دوم مرجع ضمیر در «منهما»: وکیل اول و وکیل دوم الآخر: دیگر</p>	<p>هرگاه موکّل تصریح کرده باشد که هریک از دو وکیل می‌تواند به‌طور انفرادی تصرف کند و یا این کلام موکّل، ظهور در این داشته باشد که به تصرف انفرادی عمل شود هریک از دو وکیل اول و دوم می‌تواند مستقلاً و بدون مراجعه به وکیل دیگر، مورد وکالت را به تنهایی انجام دهد.</p>	<p>إن صرح الموكل بانفردهما أو كان لكلامه ظاهر متبع في ذلك جاز لكلّ منهما الاستقلال في التصرف من دون مراجعة الآخر</p>

۱. «هرگاه برای انجام امر دو یا چند نفر وکیل معین شده باشد هیچ یک از آنها نمی‌تواند بدون دیگری یا دیگران دخالت در آن بنماید مگر این که هر یک مستقلاً وکالت داشته باشد در این صورت هر کدام می‌تواند به تنهایی آن امر را بجا آورد.»